

فارسی چهارم  
درس دهم: باغچه‌ی اطفال

دبستان دخترانه علوی

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰





درس دهم

# باغچه‌ی اطفال

من کودکی کنجکاو و فعال بودم. کتاب می خواندم. شعرهای کودکانه می سرودم و به نقاشی عشق می ورزیدم. هر کاغذ پاره ای که به دستم می رسید، تصویری از گل و درخت یا کوه و جنگل بر آن نقاشی می کردم.

شب ها وقتی همه می خوابیدند، من بیدار می ماندم و در اندیشه های دور و درازی فرو می رفتم. با افکار کودکانی خود به دنبال راه های تازه ای برای بهتر زیستن بودم. در یکی از این شب ها، اندیشه های خود را به صورت شعری در آوردم. برای اینکه در جست و جوی مداد و کاغذ، چراغی روشن نسازم و کسی را بیدار نکنم، قطعه زغالی از کنار منقل کرسی بیرون آوردم و با آن، شعرم را بر دیوار نوشتم.

آن وقت‌ها، هنوز مدرسه‌های امروزی دایر نشده بود.  
من مانند کودکان دیگر در مکتب درس می‌خواندم. مکتب، اتاقی  
بود بزرگ که همه گرداگرد آن روی زمین می‌نشستیم و درس  
می‌خواندیم.

پس از آنکه دوره‌ی مکتب را به پایان رسانیدم، نزد پدرم  
شاگردی کردم تا حرفه‌ی او را بیاموزم. پدرم در ساختن طاق مسجد  
و گچ‌بری استاد بود؛ اما در همه‌ی ماه‌های سال نمی‌توانست  
به کار بنایی پردازد. در زمستان‌های سرد و طولانی قفقاز، کار  
بنایی تعطیل می‌شد. آن وقت پدرم به قنادی می‌پرداخت و

از این راه، خانواده‌ی خود را اداره می‌کرد؛ اما قنادی، رونقی  
نداشت و زندگی به سختی می‌گذشت.



نزد پدر، حرفی بنایی و قنّادی را یاد گرفتم؛ ولی هیچ یک از این کارها طبع پرشور و ذهن جویای مرا راضی نمی کرد. من که با سختی ها بزرگ شده بودم، می خواستم بیشتر بکوشم؛ پیشرفت کنم و به خود و دیگران بیشتر بهره برسانم.

در آن هنگام، چند مدرسه ی جدید در قفقاز دایر شده بود. من در یکی از این مدرسه ها به آموزگاری برگزیده شدم. در این کار شور و شوق فراوان از خود نشان دادم و دریافتم که آموزگاری شغلی است که با آن بهتر می توان به اجتماع و مردم خدمت کرد.

پس از مدتی برای اینکه فعالیت های فرهنگی را در میهن خود ادامه دهم به ایران آمدم. ابتدا در شهر مرند اقامت گزیدم و در مدرسه های این شهر به معلمی پرداختم. سپس به تبریز رفتم. من که در شعبه ی فروزان خدمت به مردم و میهن می سوختم و می خواستم از هر راه که ممکن است باری از دوش مردم بردارم، دریافتم که کودکان تبریز پیش از رفتن به مدرسه

یا در کوچه و بازار سرگردانند یا آتش ذوق و قریحی آنها در کنج خانه‌ها خاموش می‌شود. به این فکر افتادم که در تبریز کودکانی دایر کنم و این کار را کردم. این نخستین کودکانی بود که در ایران دایر شد. کودکانستان را «باغچه‌ی اطفال» نامیدم.

در همان روزهای نخست، مادری کودک خود را به باغچه‌ی اطفال آورد و گفت: «مدرسه‌های دیگر، فرزندم را نمی‌پذیرند.» او راست می‌گفت؛ زیرا آنها نه تنها نمی‌توانستند به کودکان خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

تا آن هنگام در کشور ما کسی به فکر کودکان کم‌شنوا و نابینا نیفتاده بود؛ به همین دلیل، استعدادشان پرورش نمی‌یافت. آن روز، وقتی پسرک را در باغچه‌ی اطفال نگه‌داشتم،





اندیشیدم چگونه می توان به کودکی که نه می شنود و نه حرف می زند، خواندن و نوشتن آموخت. شنیده بودم در اروپا، کسی الفبایی اختراع کرده است که این گونه کودکان را به کمک آن باسواد می کند. من هم از آن پس، روزها و شب های بسیاری را در کار ابداع الفبای ویژه ی ناشنوایان گذراندم تا به مقصود رسیدم. سپس، چند کودک ناشنوای دیگر را هم در باغچه ی اطفال پذیرفتم.

اولیای این کودکان هرگز باور نمی کردند که فرزندانشان، خواندن و نوشتن بیاموزند؛ ولی در پایان سال تحصیلی، آنها هم مانند دیگران امتحان دادند و قبول شدند.

روزی که این کودکان در تهریز امتحان می دادند، حیاط و بام مدرسه  
لبریز از مردمی بود که به تماشای آنان آمده بودند؛ زیرا برای مردم باور نکردنی  
بود که کودکان کم شنوا هم بتوانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند.  
آنچه خواندید، شرح حال معلمی دلسوز، مهربان و دوست کودکان،  
جبار باغچه بان است. سرگذشت این انسان نوآور و توانا، سرمشق  
کسانی است که با دست خالی اما با اعتماد به خود و نیروی پشتکار،  
اراده، صبر و بردباری می خواهند کارهای بزرگی انجام دهند؛ به مردم  
میهن خود خدمت کنند و خدا را از خویش خشنود سازند.

## درست و نادرست



۱ باغچه‌بان برای آموزگاری به خارج از ایران رفت.

۲ باغچه‌بان در کودکی شعر می‌سرود.


۳ قبل از باغچه‌بان، کسی به فکر کودکان کم‌شنوا و نابینا نیفتاده بود.


۴ باغچه‌بان با پشتکار و اراده به رؤیاهای کودکی خود دست یافت.





## درست و نادرست



۱  باغچه‌بان برای آموزگاری به خارج از ایران رفت.

۲  باغچه‌بان در کودکی شعر می‌سرود.

۳  قبل از باغچه‌بان، کسی به فکر کودکان کم‌شنوا و نابینا نیفتاده بود.

۴  باغچه‌بان با پشتکار و اراده به رؤیاهای کودکی خود دست یافت.





## درک مطلب



- ۱ چرا باغچه‌بان به آموزگاری علاقه داشت؟
- ۲ دو کار مهم باغچه‌بان را نام ببرید که با انجام دادن آنها توانست به مردم و میهن خود خدمت کند.
- ۳ چرا در متن درس، باغچه‌بان «دوست کودکان» نامیده شده است؟
- ۴ کارها و علاقه‌مندی‌های خودتان را با کودکی باغچه‌بان مقایسه کنید و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن را بیان کنید.



## درک مطلب



و مردم خدمت کرد.

۱ چرا باغچه‌بان به آموزگاری علاقه داشت؟ زیرا او فکر می‌کرد آموزگاری شغلی است که با آن بهتر می‌توان به اجتماع

۲ دو کار مهم باغچه‌بان را نام ببرید که با انجام دادن آنها توانست به مردم و میهن خود خدمت کند.

دایر کردن نخستین کودکان در ایران، ابداع الفبای ناشنوایان

۳ چرا در متن درس، باغچه‌بان « دوست کودکان » نامیده شده است؟

زیرا باغچه‌بان کمک خیلی زیادی به کودکان کرد.

۴ کارها و علاقه‌مندی‌های خودتان را با کودکی باغچه‌بان مقایسه کنید و شباهت‌ها و

تفاوت‌های آن را بیان کنید.

## واژگان جدید

فعال : پُرکار، کوشا  
دایر شدن : تشکیل شدن، ایجاد شدن  
حرفه : پیشه، کار، شغل  
طبع : ذوق و استعداد  
پُرشور : پر حرارت، با هیجان  
ذهن : محل فکر، اندیشه  
جویا : جست و جوگر، جوینده  
بهره رساندن : فایده داشتن، مفید بودن، سود رساندن  
برگزیده شدن : انتخاب شدن  
شوق : میل، علاقه ی فراوان به چیزی

## واژگان جدید

اجتماع : گروه، گرد هم آمدن، جمعی از دسته های انسانی  
اقامت گزیدم : در جایی ساکن شدم، ماندم.  
فروزان : تابان، درخشان  
ذوق : شور و شوق، علاقه و توانایی  
قریحه : ذوق، استعداد  
عاجز : ناتوان، درمانده  
استعداد : آمادگی، توانایی  
اطفال : کودکان، خردسالان، جمع طفل  
اختراع : پدید آوردن، درست کردن، ایجاد کردن  
ابداع : نو آوری، چیزی را از نو پدید آوردن، ایجاد کردن



# واژگان جدید

ویژه : خاص، مخصوص

مقصود : نیت، خواسته، آرزو

لبریز : پر، لبالب

دلسوز : مهربان، غمخوار

سرمشق : نمونه، الگو

پشتکار : تلاش برای انجام دادن کاری، با علاقه کاری را پیگیری کردن

اراده : خواست، میل، تصمیم

بردباری : شکیبایی، صبر

خشنود : راضی، خوشحال، شادمان

# کلمات هم خانواده

وقت: اوقات	فعال: فعل، فاعل
مدرسه: درس	کتاب: کتب، مکتب
مکتب: کتاب، مکاتب	شعر: شاعر
مسجد: سجده، مساجد	نقاشی: نقش
طولانی: طول، طویل	عشق: عاشق
تعطیل: معطل	تصویر: تصاویر
قناد: قند	افکار: فکر
اداره: مدیر	صورت: تصویر

# كلمات هم خانواده

ممكن: امكان	راضى: رضا، رضائت
اطفال: طفل	طبع: طبعت
عاجز: معجزه	داير: مدير
دليل: دلائل	شوق: تشويق، مشوق
استعداد: مستعد	شغل: شاغل
حرف: حروف	اجتماع: جمع
اختراع: مخترع	خدمت: خادم
مقصود: مقصد، قصد	معلم: علم، عالم

# کلمات هم خانواده

اولیا: ولی

تحصیلی: محصل

حیاط: محیط

شرح: تشریح، مشروح

حال: احوال

اعتقاد: معتقد

صبر: صابر، صبور

# کلمات مخالف

بهره ≠ ضرر

جدید ≠ قدیم

فراوان ≠ کم

فروزان ≠ خاموش

نخستین ≠ آخرین

راست ≠ دروغ

عاجز ≠ توانا

ناشنوا ≠ شنوا

عشق ≠ نفرت

بیدار ≠ خواب

تازه ≠ کهنه

زیستن ≠ مردن

روشن ≠ تاریک

تعطیل ≠ دایر

سختی ≠ آسانی

پیشرفت ≠ پسرفت

# کلمات مخالف

ناینا ≠ بینا

باسواد ≠ بی سواد

هرگز ≠ همیشه

قبول ≠ مردود

لبریز ≠ خالی

باور نکردنی ≠ باور کردنی

مهربان ≠ نامهربان

توانا ≠ ناتوان

خشنود ≠ ناراضی